



- سرشناسه : دهدار، ابراهیم، ۱۳۵۹ - گردآورنده
- عنوان و نام پدیدآور : طلایه داران نور/ ابراهیم دهدار؛ ویراستار سعیده تیمورزاده و زینب سادات حسینی؛ به سفارش معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی .
- مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۶ .
- مشخصات ظاهری : ۶ص .
- شابک : 978-600-299-4
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
- یادداشت : کتابنامه .
- موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- شهیدان
- موضوع : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs
- موضوع : شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
- موضوع : Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
- شناسه افزوده : مؤسسه انتشاراتی قدس رضوی
- شناسه افزوده : مؤسسه انتشاراتی قدس رضوی، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
- رده‌بندی کنگره : DSR1۶۲۸/د۹ط۸ ۱۳۹۶ :
- رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲ :
- شماره کتاب‌شناسی ملی : ۴۶۷۲۹۶۱



نور

طلایه داران

عنوان: طلايه داران نور  
به كوشش: ابراهيم دهدار  
تهيه و توليد: اداره توليدات فرهنگي  
ويراستار: سعيدة تيمورزاده، زينب سادات حسيني  
ارزياب علمي: سيد محمود مرويان حسيني  
طراحي گرافيك: مصطفى معمي وند  
ناشر: انتشارات قدس رضوي  
چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوي  
شمارگان: ۱۰۰۰۰ || نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶  
نشانی: حرم مطهر رضوي، صحن جامع، ضلع غربي،  
مديريت فرهنگي، صندوق پستي: ۳۵۱-۹۱۷۳۵  
تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

## فهرست

- ۷..... شادی در خانه
- ۹..... تکمیل ایمان
- ۱۱..... همراه همیشگی
- ۱۳..... اسیر که نیاورده‌ام!
- ۱۵..... غیرمستقیم
- ۱۷..... آخرِ مهربانی
- ۱۹..... تو قدم‌های مرا محکم می‌کنی
- ۲۱..... تشویق
- ۲۳..... اولین هدیه
- ۲۵..... در برابرم به قامت می‌ایستاد
- ۲۷..... در بدترین روزها باهم خوش بودیم
- ۲۹..... هرطور خودت دوست داری!
- ۳۱..... فقط غذا!
- ۳۳..... وسایلمان را کادو می‌پردیم!

## فهرست

زندگی در یک اطاق کوچک ..... ۳۵

وسایل زندگی شهید ..... ۳۷

گام اول دنیا ..... ۳۹

دنیا را سه طلاقه کرده‌ام! ..... ۴۱

تعمیر دسته عینک ..... ۴۳

یک مشت خاک پیاش به صورتم! ... ۴۵

نامه عملم است! ..... ۴۷

اختلاف دو خانواده را حل کرد ..... ۴۹

از جنس خاک ..... ۵۱

جاروی درون ..... ۵۳

محاسبه روزانه ..... ۵۵

حساب سخت نفس ..... ۵۷

آشنای همه ..... ۵۹



## شادی در خانه

شهید مهدی باکری

دیربه دیر می آمد؛ اما تا پیش را می گذاشت توی خانه، بگوو بخندمان شروع می شد. خانه مان کوچک بود. گاهی صدایمان می رفت طبقه پایین. روزی همسایه پایینی به من گفت: «به خدا این قدر دلم می خواهد وقتی که آقا مهدی می آید خانه، لای درِ خانه تان باز باشد و من بیستم شما زن و شوهر به همدیگر چه می گوئید که این قدر می خندید!»



شهدا شمع محفل دوستان اند. شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصولشان ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup> و از نفوس مطمئنه‌ای هستند که مورد خطاب ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۲</sup> پروردگارند.<sup>۳</sup>

---

۱. نک: آل عمران، ۱۶۹.

۲. فجر، ۲۹ و ۳۰.

۳. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۴۷، به نقل از نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.





### تکمیل ایمان

#### شهید حسین زارع کاریزی

در همان زمان که به جبهه رفت و آمد می کرد، در صدد ازدواج برآمد و موضوع را در میان گذاشت؛ ولی ما گفتیم: «ازدواج را به بعد از جنگ موکول کن.» گفت: «برای تکمیل ایمان باید ازدواج کنم.»

می خواست از خانواده ای زن بگیرد که عفت و حیا و حجاب را به درستی مراعات می کنند. در نوزده سالگی ازدواج کرد. برخوردش با همسر و خانواده همسر، بسیار خوب و با مهربانی و احترام کامل بود.<sup>۱</sup>

---

۱. نک: منصور انوری، قربانگاه عشق، ص ۱۰۸.



شهادت در راه خدا مسئله‌ای نیست که بشود با پیروزی در  
صحنه‌های نبرد مقایسه شود. مقام شهادت، خود، اوج بندگی و  
سیروسلوک در عالم معنویت است.<sup>۱</sup>

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۸، به نقل از نرم افزار  
صحیفه امام، نسخه ۳.



## همراه همیشگی

شهید حاج محمد جعفر نصر اصفهانی

تمام کسانی که به خانه ما رفت و آمد داشتند، می دیدند که او در خانه چقدر به من کمک می کند. وقتی میهمانی داشتیم، پایه پای من، در آشپزخانه کار می کرد. اعتقاد داشت که مرد باید در خانه به زنش کمک کند و همیشه به دوستانش توصیه می کرد که در خانه به همسرانشان کمک کنند: چه در ظرف شستن، چه در جارو کردن و پاک کردن سبزی و....

هرگز به خاطر ندارم که از زیادی کار خسته شده باشم؛ چون او همیشه همراه و در کنارم بود. وقتی که کار می‌کردم، همسرم بسیار از من تشکر می‌کرد و همین، تمام ناهمواری‌های زندگی را برایم آسان می‌کرد.<sup>۱</sup>



ما تابع امر خداییم؛ به همین دلیل، طالب شهادتیم و تنها به همین دلیل است که زیر بار ذلت و بندگی غیر خدا نمی‌رویم.<sup>۲</sup>

۱. نجات علی صادقی گویا، ره‌یافته عشق، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۹، به نقل از نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## اسیر که نیاورده‌ام!

شهید حاج‌رضا شکری پور

انگار نه‌انگار از جبهه رسیده‌ام: از در که وارد شد، آستین‌ها را زد بالا و نشست کنار تشت لباس‌ها. گفتم: «کار شما نیست. کار من است.» خیلی جدی گفتم: «یعنی می‌خواهی بگویی این‌قدر دست‌وپاچلفتی‌ام؟!» گفتم: «نه بابا! می‌گویم این وظیفه من است.» زل زد توی چشم‌هایم: «خانم جان! اسیر که نیاورده‌ام توی خانه‌ام. حالا بگذار این دو تکه رخت را هم ما بشوییم.»<sup>۱</sup>

---

۱. نک: حسن سجادی پور، ققنوس و آتش، ص ۶۵.



سعادت را آن‌ها بردند که آن چیزی را که خدا به آن‌ها داده بود،  
تقدیم کردند و ما عقب مانده آن‌ها هستیم.<sup>۱</sup>

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۱۰، به نقل از نرم افزار  
صحیفه امام، نسخه ۳.



## غیر مستقیم

### شهید علی صیاد شیرازی

هیچ وقت یادم نمی‌رود: روزی کفش‌های خودشان را که واکس می‌زدند، کفش‌های مهدی، پسر ارشدمان را هم واکس زدند. گفتم: «چرا این کار را کردید؟» گفت: «من نمی‌توانم مستقیم به پسرم بگویم که این کار را انجام بده؛ چون جوان است و امکان دارد به او بر بخورد. می‌خواهم کفش‌هایش را واکس بزنم و عملاً این کار را به او بیاموزم.»



از هر قطره خون شهید ما که به زمین می‌ریزد، انسان‌های  
مصمم و مبارزی به وجود می‌آید!

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۷۹، به نقل از  
نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.






## آخرِ مهربانی

شهید سید مجتبی  
هاشمی

زانوهای او همیشه  
خاکی بود، همیشه  
خدا. روزی راز این  
زانوهای خاکی را از  
سید مجتبی پرسیدم. چیزی  
نگفت. اصرار هم که کردم، فایده  
نداشت. مجبور شدم خودم تحقیق  
کنم و بینم چرا زانوهای سید همیشه خاکی  
است. بعد از چند روز تحقیق، متوجه شدم  
که او هر روز صبح، مُصِر است در برابر پدرش زانو  
بزند و دست‌های او را ببوسد. این کار را هم آن قدر با طول و تفصیل  
انجام می‌داد که زانوهایش خاکی می‌شد. عجیب احترام پدر و  
مادر را داشت. در خانه، دیگر از آن چریک مبارز خبری نبود. آنجا  
دیگر سراسر جاذبه می‌شد: آخرِ مهربانی!



---

آن‌هایی که به خدا اعتقاد ندارند و به روز جزا، آن‌ها باید بترسند از موت. آن‌ها از شهادت باید بترسند. ما و شاگردان مکتب توحید از شهادت نمی‌هراسیم، نمی‌ترسیم.<sup>۱</sup>

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۸۲، به نقل از نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## تو قدم‌های مرا محکم می‌کنی

شهید عباس باپایی

منطقه که بود، مدت‌ها می‌شد من و بچه‌ها نمی‌دیدیمش. حسابی دلم می‌گرفت. می‌گفتم: «اصلاً تو که می‌خواستی این‌کاره بشوی، چرا آمدی مرا گرفتی؟!» می‌گفت: «پس ما باید بی‌زن می‌ماندیم؟!» می‌گفتم: «من اگر نخواهم سر تو نِق بزنم، پس باید سر چه کسی نق

بزنم؟!» می‌گفت: «اشکالی ندارد؛ ولی کاری نکن اجر زحمت‌هایت را کم کنی. اصلاً پشت پرده همه این کارهای من، بودنِ توست که قدم‌های مرا محکم می‌کند.»

نمی‌گذاشت اخم باقی بماند. روش همیشگی‌اش بود. کاری می‌کرد که بخندم؛ آن وقت همه مشکلاتم تمام می‌شد.<sup>۱</sup>



ما که اگر شهید بشویم، قیدوبند دنیا را از روح برداشته‌ایم و به ملکوت اعلی و به جوار حق تعالی رسیده‌ایم، چرا نگران باشیم؟<sup>۲</sup>

۱. نک: مریم زاغیان، آن سوی دیوار دل، ص ۸۰.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۸، به نقل از نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## تشویق

شهید حاج محمدجعفر نصر اصفهانی

اولین سالی بود که فاطمه روزه می‌گرفت. هر روز موقع افطار، مبلغی پول به او می‌داد. در پایان هر ماه مبارک رمضان هم برایش هدیه‌ای می‌خرید.

همیشه می‌گفت: «باید بچه‌ها را به انجام واجبات تشویق کرد.»

حتی پسرمان را که هفت هشت سال بیشتر نداشت و به سن تکلیف نرسیده بود، تشویق به نماز خواندن می‌کرد و با خود به مسجد می‌برد. چون راه مسجد دور بود، برای اینکه علی، پسرمان خسته و دل‌زده نشود، او را بردوش می‌گرفت و پس از نماز هم برایش بستنی یا هدیه‌ای می‌خرید تا او از همان کودکی به نماز و مسجد علاقه‌مند شود.<sup>۱</sup>



ما از خدا هستیم همه. همه عالم از خداست، جلوه خداست و همه عالم به سوی او برخواهد گشت؛ پس چه بهتر که برگشتن اختیاری باشد و انتخابی و انسان انتخاب کند شهادت را در راه خدا و انسان اختیار کند موت را برای خدا و شهادت را برای اسلام.<sup>۲</sup>

۱. نک: نجات‌علی صادقی گویا، ره‌یافته عشق، ص ۱۲۰.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۲۵۸، به نقل از

نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.

## اولین هدیه

### شهید مصطفی چمران

یادم هست در یکی از سفرهایی که به روستاها می‌رفت، همراهش بودم. داخل ماشین هدیه‌ای به من داد. اولین هدیه‌اش به من بود و هنوز ازدواج نکرده بودیم. خیلی خوشحال شدم و همان جا بارش کردم. دیدم روسری است: یک روسری قرمز با گل‌های درشت. جا خوردم؛ اما او لبخند زد و به شیرینی گفت: «بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند.» از آن وقت، روسری گذاشتم. او مرا مثل بچه‌ای کوچک، قدم به قدم جلو برد و به سمت اسلام آورد.<sup>۱</sup>

۱. نک: حبیبه جعفریان، نیمهٔ پنهان ماه؛ شهید چمران به روایت همسر، ص ۱۷ و ۱۸.



شهادت یک هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی برای آن  
کسانی که لایق هستند و دنبال هر شهادتی باید تصمیم‌ها قوی‌تر  
بشود.<sup>۱</sup>

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۳۰، به نقل از نرم افزار  
صحیفه امام، نسخه ۳.



## در برابرم به قامت می ایستاد

شهید عباس کریمی

تواضع و فروتنی عباس باورنکردنی بود. همیشه عادت داشت وقتی من وارد اتاق می شدم، بلند شود و به قامت بایستد. روزی وقتی وارد شدم، روی زانویش ایستاد. ترسیدم و گفتم: «عباس، چیزی شده؟! پاهایت چطورند؟» خندید و گفت: «نه، شما بدعادت شده‌اید: من همیشه جلوی پایتان بلند می شوم؛ حالا امروز خسته‌ام و به زانو ایستادم!»

می دانستم اگر سالم بود، بلند می شد و می ایستاد. اصرار کردم که

ناراحتی‌اش را بگوید. بعد از اصرار زیاد من گفت: «چند روزی بود که پاهایم را از پوتین در نیاورده بودم. انگشت‌هایم پوسیده است. نمی‌توانم روی پاهایم بایستم.»

عباس با همان حال، صبح روز بعد به منطقه جنگی رفت. این اتفاق به من نشان داد که حاج‌عباس کریمی از بندگان خاص خداوند است.<sup>۱</sup>



شهادت ارثی است که از اولیای ما به ما می‌رسد. آن‌ها باید از مردن بترسند که بعد از مرگ، موت را فنا می‌دانند. ما که بعد از موت را حیات بالاتر از این حیات می‌دانیم، چه باکی داریم!<sup>۲</sup>

۱. نک: هفته‌نامه کمان، ش ۴، ص ۵.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۴۱، به نقل از نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## در بدترین روزها باهم خوش بودیم

شهید منوچهر مُدِق به روایت همسر

هرچه سختی بود، با یک نگاهش می‌رفت! همین‌که جلوی همه می‌گفت: «یک موی خانم را نمی‌دهم به دنیا. تا آخر عمر نوکرش هستم»، خستگی‌هایم را می‌بُرد. می‌دیدم محکم پشتم ایستاده است.

هیچ وقت بودن با منوچهر برایم عادت نشد. گاهی یادمان می‌رفت چه وضعیتی داریم. بدترین روزها را باهم خوش بودیم. از خنده و شوخی، اتاق را می‌گذاشتیم روی سرمان!



منطق ما، منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قرآن است: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۲</sup> با این منطق، هیچ قدرتی نمی‌تواند مقابله کند. جمعیتی که، ملتی که خود را از خدا می‌دانند و همه چیز خود را از خدا می‌دانند و رفتن از اینجا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می‌دانند، با این ملت نمی‌توانند مقابله کنند. [با] آن که شهادت را در آغوش، همچون عزیزی می‌پذیرد، آن کوردلان نمی‌توانند مقابله کنند.<sup>۳</sup>

۱. نک: مریم برادران، شوکران ۱، ص ۵۸ و ۵۷.

۲. نک: بقره، ۱۵۶.

۳. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۳۴، به نقل از نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## هرطور خودت دوست داری!

شهید یوسف کلاهدوز

شاید علاقه‌اش را زیاد به من نمی‌گفت، ولی در عمل، خیلی به من توجه می‌کرد. با همین کارهایش غصه‌دوری از خانواده‌ام یادم

می‌رفت. حقوق که می‌گرفت، می‌آمد خانه و تمام پولش را می‌گذاشت توی کمد من. می‌گفت: «هرطور خودت دوست داری، خرج کن.» خرید خانه با من بود. اگر خودش پول لازم داشت، می‌آمد و از من می‌گرفت.

هر وقت هم که دلم برای پدر و مادرم تنگ می‌شد، آزاد بودم یکی دو هفته بروم اصفهان. اصلاً سخت نمی‌گرفت. از اصفهان هم که برمی‌گشتم، می‌دیدم زندگی خیلی مرتب و تمیز است. لباس‌هایش را خودش می‌شست و آشپزخانه را مرتب می‌کرد.<sup>۱</sup>



امروز به فضل همین شهادت‌ها و به برکت خون شهدا، ملت ما، ملت سربلند و آبرومندی است و ملت‌ها آبرو و عزت را این‌گونه باید پیدا کنند.<sup>۲</sup>

۱. نک: زهره شریعتی، نیمهٔ پنهان ماه ۸؛ کلاه‌دوز به روایت همسر شهید، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در دیدار با فرزندان ممتاز شهدا، مسئولان امور فرهنگی بنیاد شهید و جمعی از دانشجویان امامیهٔ پاکستان، ۲۵ مرداد ۱۳۶۸:



## فقط غذا!

شهید یوسف کلاهدوز

یوسف اصلاً کاری به کار من نداشت: نه به غذا ایراد می‌گرفت، نه به کارِ خانه. حتی اگر دو روز هم غذا درست نمی‌کردم، خم به ابرو نمی‌آورد؛ ولی خُب من خودم خیلی منظم بودم؛ چون زندگی‌ام را خیلی دوست داشتم. گاهی می‌گفت: «تو چرا این طوری هستی؟ ولش کن بابا! چقدر به این چیزها اهمیت می‌دهی؟ هرچه شد،

می خوریم دیگر!» خوشحال تر می شد اگر می نشستم و چهار تا کتاب می خواندم. می گفت: «زیاد وقتت را صرف کارهای روزمره زندگی نکن که از مطالعات بمانی.»

بارها از او پرسیدم: «چه دوست داری برایت بپزم؟» می خندید و می گفت: «غذا، فقط غذا.» یادم نیست یک بار هم گفته باشد فلان غذا. همیشه هم سفارش می کرد: «یک جور غذا درست کن. مهمان هم که داشتیم، یک جور. زیاد درست کن؛ ولی متنوعش نکن.»<sup>۱</sup>



ایستادگی در مقابل دشمنان مقتدر مسلطِ زورگوی ظالمِ پرروی گستاخ، کار بسیار بزرگ و باعظمتی است. این، همان کاری است که مردم ما کردند و عظمت ملت ما به خاطر همین شهادت جوانان شما و شجاعت فرزندانان بود.<sup>۲</sup>

۱. نک: زهره شریعتی، نیمه پنهان ماه ۸؛ کلاهدوز به روایت همسر شهید، ص ۳۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران، ۲۴ آبان ۱۳۶۸:





## وسایلمان را کادو می‌بردیم!

شهید عباس بابایی

همان چند ماه اول، عباس کم‌کم در گوشم حرف‌هایی خواند که قبل از آن نشنیده بودم. می‌گفت: «آدم مگر روی زمین نمی‌تواند بنشیند؟! حتماً مبل می‌خواهد؟! مگر حتماً باید توی لیوان کریستال آب بخورد?!» مدام این حرف‌ها را در گوشم زمزمه می‌کرد. بالاخره

گفتم: «منظورت چیست؟ می‌خواهی تمام وسایلمان را بدهی بیرون؟!» چیزی نگفت. گفتم: «تو من را دوست داری و من هم تو را. همین مهم است! حالا می‌خواهد این عشق توی روستا باشد یا توی شهر، روی مبل باشد یا روی گلیم.»

این طرف و آن طرف که می‌رفتیم، وسایلمان را کادو می‌بردیم. عباس تلفن زده بود و از مادرم اجازه گرفته بود. مادرم هم گفته بود: «من وظیفه‌ام بود که این چیزها را فراهم کنم. حالا اگر شما دلتان می‌خواهد، اصلاً آتششان بزیند.»

بعد از مدتی، خانه‌ای که همکارانم به شوخی می‌گفتند باید بیایند وسیله‌هایش را کیش برونند، به خانه‌ای معمولی و ساده تبدیل شد.<sup>۱</sup>



شهید جانس را فروخته و در مقابل آن، بهشت و رضای الهی را گرفته است که بالاترین دستاوردهاست. به شهادت در راه خدا، از این منظر نگاه کنیم. شهادت، مرگ انسان‌های زیرک و هوشیار است که نمی‌گذارند این جان، مفت از دستشان برود و در مقابل، چیزی عایدشان نشود.<sup>۲</sup>

۱. نک: مریم زاغیان، آن سوی دیوار دل، ص ۷۵.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در دیدار با فرزندان ممتاز شهدا، مسئولان امور فرهنگی بنیاد شهید و جمعی از دانشجویان امامیه پاکستان، ۲۵ مرداد ۱۳۶۸:



## زندگی در یک اطاق کوچک

شهید حجت الاسلام والمسلمین عبدالله میثمی

بالاخره مادرم راضی شد و او مرا با خودش برد. بعدها دوستانش گفتند: «آقا عبدالله چه راحت خانمش را بدون سوز، فقط با گز و

شیرینی برداشت و رفت!»

شیراز که رسیدیم، رفتیم مهمان‌سراییی که عده‌ای از روحانیان دیگر هم با خانواده‌هایشان آنجا بودند. زندگی‌مان با یک اتاق کوچک که دستشویی و حمام داشت، بدون آشپزخانه شروع شد. وقتی رسیدیم، وسایل اتاق را کمی جابه‌جا کردم. ریخت‌وپاش‌ها که جمع شد، گفت: «زن داشتن عجب چیز خوبی است! من اصلاً فکر نمی‌کردم همین وسایل را اگر جور دیگری بچینم، بهتر می‌شود.»<sup>۱</sup>



خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور جان و سر باختند! خوشا به حال آن‌هایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!<sup>۲</sup>

۱. نک: مهرالسادات معرک‌نژاد و شبنم غفاری، چهل روز دیگر، ص ۱۸.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۳، به نقل از نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## وسایل زندگی شهید

### شهید سیدعلی حسینی

می دانستم روح حاجی بزرگوارتر از این حرف هاست که از من نگذرد؛  
ولی خودم حاضر نبودم از گناه خودم بگذرم.

همیشه توی فکر و خیالم، خانه آقای حسینی را با فرش های  
مجلل و مبلمان گران قیمت و تشکیلات آن چنانی تصور می کردم.

برای تصور این زندگی اشرافی، توجیه هم داشتم. می‌گفتم: «بالاخره فرمانده تیب است؛ آن هم تیبی که موقعیتش از لشکرهای عملیاتی هم حساس‌تر است! معاون اطلاعات عملیات قرارگاه هم هست!»

آن روز، خیلی گریه کردم؛ اما نمی‌دانم چقدر طول کشید: بنا شده بود وسایل شهید را من بفرستم مشهد. فرش‌های مجللش، چند تا پتو بود. وسایل اشرافی و آن‌چنانی‌اش هم یخچالی کوچک بود و گازی رنگ‌ورورفته و کمی ظرف‌وظروف. دوسه تا صندوق خالی مهمات هم کمد وسایلش بود!



شهدا علاوه بر مقامات رفیع معنوی که زبان‌ها و قلم‌ها از توصیف آن و چشم و دل‌ها از مشاهده آن ناتوان‌اند، مشعل‌دار پیروزی و استقلال ملت‌اند و حق بزرگ آنان بر گردن ملت، بسی عظیم است.<sup>۲</sup>

۱. نک: سعید عاکف، ساکنان ملک اعظم ۳، ص ۴۳.

۲. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در تجلیل از شهدا و ایثارگران در هشتمین روز از دهه مبارک فجر، ۱۹ بهمن ۱۳۶۸:

<http://farsi.khamenei.ir>



## گامِ اولِ دنیا

شهید علی صیاد شیرازی

یادم می‌آید که ایشان در اتاق کار، روی زمین می‌نشست و کارهایش را انجام می‌داد. از این بابت، احساس کردم که شاید معذب باشد. پیش قدم شدم و رفتم یک صندلی گرفتم؛ اما با دیدن آن، برخلاف انتظار اولیه‌ام نه تنها شاد نشد، بلکه ناراحت هم شد! گفت: «دنیا آهسته‌آهسته آدمی را در کام خود می‌برد. قدم اول را که برداشتی،

تا آخر می‌روی؛ پس باید همواره در همان گام اول باشی.»<sup>۱</sup>



اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌ای از  
اخلاص‌ها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله»  
حاصل نمی‌شود.<sup>۲</sup>

۱. نک: خلیل اسفندیاری، اسطوره‌ها، ص ۸۹.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در دیدار با پاسداران، ۱۰ اسفند ۱۳۶۸:

<http://farsi.khamenei.ir>



## دنیا را سه طلاقه کرده‌ام!

شهید مصطفی چمران

شهید چمران در یکی از یادداشت‌های خود نوشته است:

قبول شهادت، مرا آزاد کرده است. من آزادی خود را  
به هیچ چیز حتی به حیات خود نمی‌فروشم. من  
هنگام غم و درد، به علی علیه السلام می‌نگرم و هنگام

شهادت، به حسین علیه السلام. یک تاریخ درد و غم  
 شهادت، پشتوانه فداکاری‌ها و پایداری‌های من  
 است. خدا خواست که من دنیا را برای همیشه  
 سه‌طلاقه کنم و آرزو کنم که آرزویی نکنم.<sup>۱</sup>



خداوندا! تو می‌دانی که فرزندان این سرزمین در کنار پدران و  
 مادران خود، برای عزت دین تو به شهادت می‌رسند و بالی خندان  
 و دلی پراز شوق و امید، به جوار رحمت بی‌انتهای تو بال‌وپر  
 می‌کشند.<sup>۲</sup>

۱. نک: غلامعلی رجائی، صنوبرهای سرخ، ص ۳۲.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۴۷، به نقل از  
 نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



### تعمیر دسته عینک

شهید حجت الاسلام والمسلمین عبدالله میثمی

عینکی داشت که هر روز، دسته آن را تعمیر می‌کرد. دسته عینکش شکسته بود و هر روز نخ، سیمی، منگنه‌ای پیدا می‌کرد و به جای لولای این عینک از آن استفاده می‌کرد. می‌گفتم: «حاج آقا، فرم این

عینک را عوض کنید.» می‌گفت: «نه، این عینکِ خودم دیگر هیدرولیکی شده است! خیلی خوب است.»

یک بار، این عینک شکست. با خوش حالی گفتم: «حاج آقا، من خوش حال شدم که این عینک شکست؛ چون دیگر شما می‌روید و عوضش می‌کنید.» روز بعد، دیدم خوش حال است که جایی پیدا کرده است که آن عینک را تعمیر می‌کنند. عصر آن روز، باهم رفتیم آنجا. حدود ۱۵۰ تومان داد و عینک را تعمیر کرد. خیلی خوش حالی می‌کرد و می‌گفت: «بین: مثل عینک نو شده است!»<sup>۱</sup>



همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت، مزار عاشقان و عارفان و دل‌سوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.<sup>۲</sup>

۱. نک: مه‌السادات معرک نژاد و شبنم غفاری، چهل روز دیگر، ص ۲۵.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۲ و ۹۳، به نقل از

نرم‌افزار صحیفه امام، نسخه ۳.



## یک مشت خاک پاش به صورتم!

شهید منوچهر مُدِق

یادم هست یک بار این طور وصیت کرد: «وقتی من را گذاشتید توی قبر، یک مشت خاک پاش به صورتم.» پرسیدم: «چرا؟!» گفت: «برای اینکه به خودم بیایم و بینم دنیایی که به آن دل بسته بودم و به خاطرش معصیت می‌کردم، یعنی همین!»

گفتم: «مگر تو چقدر گناه کرده‌ای؟» گفت: «خدا دوست ندارد بنده‌هایش را رسوا کند. خودم می‌دانم چه کاره‌ام.»<sup>۱</sup>



فداکاری شهیدان و گذشت خانواده‌ها و حضور رزمندگان ما بود که ابرهای تیره آن روزگار دشوار را از افق زندگی این ملت زدود.<sup>۲</sup>

۱. نک: مریم برادران، اینک شوکران ۱، ص ۶۴.

۲. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) به مناسبت روز ایثار و شهادت در هفته دفاع مقدس، ۱ مهر ۱۳۷۲:

<http://farsi.khamenei.ir>



## نامهٔ عملم است!

شهید محمدعلی خورشاهی

شب‌ها که خانه بود، کاغذی را دست می‌گرفت و علامت می‌زد. شبی صدایم زد و گفت: «عیال، این کاغذ را دیده‌ای؟» گفتم: «نه. چه هست؟» گفت: «نامهٔ عملم است: حساب و کتاب کارهایم! می‌خواهم بدانم هر روز، دل چند نفر را شکسته‌ام، با چند نفر خوب

بوده‌ام و چه کارهایی کرده‌ام. همه این‌ها را می‌نویسم. گفتم نشان  
تو هم بدهم؛ شاید دوست داشتی برای خودت درست کنی.»<sup>۱</sup>

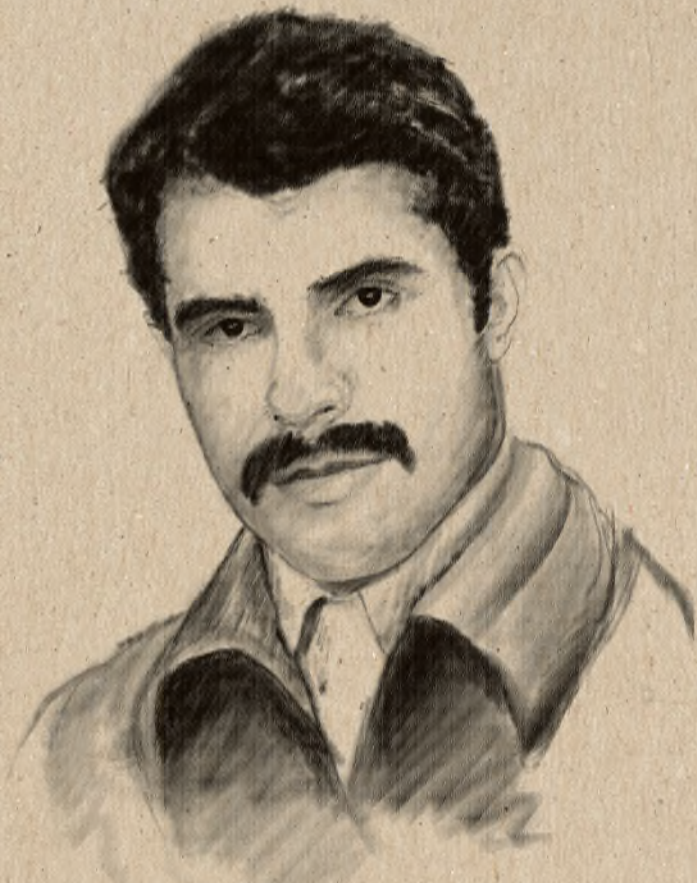


ما تا آخرین نفر و تا آخرین منزل و تا آخرین قطره خون، برای اعتلای  
«کلمة الله» ایستاده‌ایم.<sup>۲</sup>

۱. نک: راضیه رضایپور، آخرین معادله، ص ۱۶۱.

۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۹، به نقل از نرم افزار  
صحیفه امام، نسخه ۳.





## اختلاف دو خانواده را حل کرد

شهید مجید جعفری

بین دو خانواده کمی اختلاف بود. پدر و مادر مجید حسابی ناراحت بودند که به عروسی دعوت نشده بودند. وقتی مجید موضوع را فهمید، به خانواده‌اش گفت که اتفاق مهمی نیفتاده است. بروند خانهٔ فلانی و عروسی بچه‌شان را تبریک بگویند!

پدر و مادرش راضی نمی‌شدند. رفت هدیه تهیه کرد و با اصرار، آن‌ها را به آنجا برد. این کار مجید باعث شد که اختلاف دو خانواده حل شود.<sup>۱</sup>



پرچم عروج انسان به بام معنویت که امروز در گوشه‌وکنار دنیا برافراشته می‌شود، درحقیقت پرچم امام ما و شهیدان اوست. آن‌ها زنده‌اند و روزبه‌روز زنده‌تر خواهند شد.<sup>۲</sup>

۱. نک: فاطمه روحی، پسران گل بانو، ص ۱۲۱.

۲. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در تجلیل از شهدا و ایثارگران در هشتمین روز از دهه مبارک فجر، ۱۹ بهمن ۱۳۶۸.



## از جنس خاک

### شهید حاج رضا شکری پور

تازه وارد لشکر شده بودم. گذرم افتاد به آشپزخانه. دیدم یک نفر وردست آشپز، قابلمه جابه‌جا می‌کند. فردایش جلوی در ستاد، همان شخص را دیدم که جارو می‌زد. شب جمع شدیم توی حسینیه اردوگاه. رئیس ستاد لشکر می‌خواست سخنرانی کند. همان شخص آمد و رفت پشت تریبون! تا دقایقی جمعیت پرشور فریاد می‌زدند: «فرمانده آزاده، آماده‌ایم، آماده!»



شهیدان جوانان مؤمن و فداکاری بودند که برای دفاع از کشور و ملت در برابر متجاوزان به این آب و خاک، جان خود را در کف دست گرفته و با نام و یاد خدا به میدان نبرد قدم نهادند. ملت ما و به ویژه جوانان امروز مدیون شهیدان اند. از خودگذشتگی آن پاک بازان بود که اسلام و استقلال و آزادی را به ملت ایران هدیه کرد و ادای حق بزرگ آنان و تکریم یاد و نام آنان نشانه فداکاری به ارزش‌های والا است. سلام خدا بر آنان!

---

۱. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) به مناسبت تشییع و خاک‌سپاری پیکر مطهر پنج شهید گمنام در دانشگاه امیرکبیر، ۴ اسفند ۱۳۸۷.



## جاروی درون

شهید محمد ابراهیم همت

به زحمت جارو را از دستش گرفتم. داشت محوطه را آب و جارو می‌کرد. کار هر روز صبحش بود. ناراحت شد و گفت: «بگذار خودم

جارو کنیم. این طوری بدی‌های درونم هم جارو می‌شوند!»<sup>۱</sup>



حق آن است که ملت بزرگ، همهٔ روزها و سراسر تاریخ خود را مدیون و مرهون جوانمردانی است که با حضور فداکارانهٔ خود در صف دفاع از میهن عزیز، انقلاب بزرگ خود را پیروز و ملت کهن خود را سربلند و روسفید کردند.<sup>۲</sup>

۱. نک: ناصر طرهانی‌نژاد، افلاکیان زمین، ص ۹.

۲. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) به مناسبت روز ایثار و شهادت در هفتهٔ دفاع مقدس، ۱ مهر ۱۳۷۲.



## محاسبهٔ روزانه

شهید رشید جعفری

کاغذی توی دستش بود. به نوشتهٔ روی کاغذ که نگاه می‌کرد، گاهی غمگین می‌شد و گاهی خوش حال. نتوانستم طاقت بیاورم. پرسیدم: «آقارشید! چه توی آن کاغذ هست که این قدر حالت را دگرگون می‌کند؟» گفت: «حساب کارم است. هر کاری که از صبح انجام می‌دهم، می‌نویسم.» گفتم: «عجب حوصله‌ای داری! مگر سن تو چقدر است که باید حساب کار خوب و بدت را داشته باشی؟!» جواب داد: «اگر بدانیم داریم چه کار می‌کنیم، کمتر گناه می‌کنیم.»



مردم ما باید آن روزهای پرمحنتی را که کشور اسلامی موردتهاجم دشمنان قرار داشت و در بیرون و درون مرزها، در لباس‌ها و زیر نام‌های گوناگون، به ملت و کشور ما جفا و دشمنی و خیانت می‌شد، هرگز از یاد نبرند، فداکاری شهیدان و گذشت خانواده‌ها و حضور رزمندگان ما بود که ابرهای تیرهٔ آن روزگار دشوار را از افق زندگی این ملت زدود....<sup>۱</sup>

---

۱. پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) به مناسبت روز ایثار و شهادت در هفتهٔ دفاع مقدس، ۱ مهر ۱۳۷۲.





### حسابِ سختِ نفس

شهید حمیدرضا شریف‌الحسینی

دفترچه‌ای داشت که آخر شب، اعمال خوب و بدش را در آن یادداشت می‌کرد و نفس را به محکمه وجدان می‌برد. شبی دیدم که در مقابل گناه چشم، علامت مثبت گذاشت. گفتم: «کی و کجا چشم تو مرتکب گناه شد؟!» بعد هم به شوخی ادامه دادم: «حتماً

به کلاغ‌ها نگاه کردی که آن‌هم گناه کبیره است!» سرش را زیر انداخت و گفت: «نه خانم! ما ظاهرمان از باطنمان بهتر است. امروز که آمدم محل کار تو، یکی از همکارانت جلو آمد و احوال‌پرسی کرد که برای لحظه‌ای چشمم افتاد توی چشمش.»<sup>۱</sup>



آنچه که در جمع‌بندی دفاع مقدس، انسان می‌تواند بگوید، این است که این هشت سال، مظهري از برترین صفاتی است که یک جامعه می‌تواند به آن‌ها بیابد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد: یعنی دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دین‌داری است، مظهر آرمان‌خواهی است، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است.<sup>۲</sup>

۱. نک: سیمین وهاب‌زاده، شهرگان شهر، ج ۱، ص ۳۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) در دیدار با فعالان عرصه هنر دفاع مقدس، ۲۴ شهریور ۱۳۸۸.



## آشنای همه

### شهید عبد الکریم هاشمی نژاد

صداقت و اخلاص و وفای او را همه می‌دانند. او یک شخصیت از همه نظر ممتاز بود. من احساس می‌کنم برادر عزیز و گران‌بهایی را که قلباً و روحاً به او خیلی متکی بودم و همواره به او دل‌خوش و امیدوار بودم، از دست داده‌ام!

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) دربارهٔ شهادت شهید هاشمی نژاد علیه‌السلام :

